عکس: ایسنا

گفت‌وگو با «احمد پورنجاتی»، نماینده پیشین مجلس

در جنگ سیاسی، دشنام، سلاح کشتار جمعی است

مهسا علی‌بیگی

این‌روزها تجمعات زیادی برگزار می‌شود؛ از مخالفان. حواشی این تجمعات هم به اندازه برگزاری‌شان خبرساز است. پلاکاردها و شعارهایی که در این تجمعات استفاده می‌شود، سریعا به سوژه عکاسان خبری و کاربران شبکه‌های اجتماعی تبدیل می‌شود؛ شعارها و پلاکاردهایی که ادبیات آنها بیش از آنکه سیاسی باشد، شبیه توهین‌ها و ناسزاهای کوچه‌وبازاری است. ناسزا و دشنام در ادبیات سیاسی چه جایگاهی دارد و چه زمانی بیشتر رواج پیدا می‌کند؟ تأثیراتش چیست و چگونه می‌توان جلو آن را گرفت؟ سؤالاتی است که با «احمد پورنجاتی»، نماینده ششمین دوره مجلس شورای اسلامی و قائم‌مقام پیشین سازمان صداوسیما مطرح کرده‌ایم. پورنجاتی معتقد است تبعیض و دوقطبی‌شدن فضای سیاست منجر به رواج خشونت کلامی می‌شود.

اخیرا همایش‌های متعددی از سوی مخالفان برخی سیاست‌ها برگزار می‌شود. معمولا در عکس‌های منتشرشده از این همایش‌ها پلاکاردهایی دیده می‌شود که در آنها از ادبیات ناپسند و تعابیر دشنام‌گونه استفاده شده است. در سال‌های اخیر هم چنین ادبیاتی را در کلام بعضی از سیاستمداران می‌دیدیم. به‌نظر شما کاربرد این ادبیات سیاسی در سطح جامعه در سال‌های اخیر زیاد شده یا از قبل وجود داشته است؟

دو گزاره در سؤال شما هست؛ یکی اینکه ناسزاگویی و استفاده از واژگان غیراخلاقی هم در میان سیاسیون و هم در سطح جامعه دیده می‌شود و دیگری اینکه کاربرد این واژگان در سال‌های اخیر بیشتر شده است. اولا در پاسخ به سؤالتان باید بگویم درباره هر پدیده‌ای وقتی احساس می‌کنیم میزانش بیشتر شده است باید آن را در جامعه آماری مشخص یا در یک بازه زمانی مشخص در برابر یک بازه زمانی شاهد بررسی کنیم. مثلا باید میزان استفاده از دشنام را در دهه ۷۰ در هزار پلاکارد و متن سخنرانی در برابر دهه ۹۰ و در همین میزان متن مورد بررسی قرار دهیم. بنابراین چون چنین بررسی‌ای صورت نگرفته، نمی‌توانم بگویم این پدیده اخیرا زیاد شده است، اما در سؤال شما یک نگرانی وجود دارد که آن را درک می‌کنم و فکر می‌کنم عوامل متعددی در شیوع این نوع ادبیات تأثیر دارند.

چه عواملی؟

فرهنگ گفتاری و ارتباطی هر جامعه‌ای یک خاستگاه ریشه‌دار در فرهنگ عمومی آن جامعه دارد. علاوه‌براین گاهی هم این فرهنگ گفتاری متأثر از یک دوره زمانی خاص است. یکی از عوامل بسیار مهم در دنیای مدرن به‌نظر من مربوط به چیزی می‌شود که در رسانه‌ها می‌گذرد. یعنی رسانه‌ها درعین‌حال که حاملان پیام هستند، تنها محتوای پیام را منتقل نمی‌کنند بلکه شکل و شمایل، آرایه و پیرایه و ادبیات و واژگان یک پیام هم مهم و تأثیرگذار است. ادبیات یک پیام حتی در پیام‌های تصویری هم با وجود اینکه در آنها از واژگان استفاده نمی‌شود، بسیار مهم است. به‌طور خلاصه رسانه‌ها در کنار پیام‌رسانی، فرهنگ‌سازی هم می‌کنند. حالا اگر این رسانه‌ها در یک جامعه برخوردار از روابط و مناسبات قانونمند و دموکراتیک فعالیت کنند، بالطبع یک نوع رفتار رسانه‌ای دارند و اگر در جامعه‌ای با محدودیت روبه‌رو باشند، یک نوع رفتار دیگر خواهند داشت. در جامعه‌ای که در زمینه رسانه‌ها دوگانگی حاکم باشد به این معنی که یک بخش از رسانه‌ها با دست باز و رویین‌تن بدون هیچ‌گونه نظام پیشگیرانه یا پیگیرانه‌ای و بدون هیچ نگرانی‌ای از نظارت فعالیت کنند و بخش دیگر دچار مضیقه و تنگنا و دست‌بسته باشند، این دوگانگی در رفتار رسانه‌ای کاملا مشهود و تأثیرگذار خواهد بود.

فکر نمی‌کنید سهم بسیار زیادی به نقش رسانه‌ها دادید؟ چون بالاخره رسانه‌ها در بسیاری مواقع محتوای خود را از کلام سیاسیون یا جامعه می‌گیرند.

از نظر من رسانه‌ها در این زمینه نقش بستر و واسطه را دارند. من قصد ندارم بگویم رسانه‌ها مرغ عزا و عروسی هستند و همه تقصیر گردن آنهاست. حرفم این است که اگر رسانه‌ها در یک شرایط حرفه‌ای، مستقل و وفادار به اصول فعالیت دموکراتیک رسانه‌ای می‌توانستند عمل کنند و می‌توانستند این فرصت را داشته باشند که آزادانه انتقادها و اظهارنظرهای متفاوت را از هرکسی و در هر حدی با رعایت ضوابط حرفه‌ای پوشش دهند و در مقابل اگر سوءاستفاده‌ای به‌نفع جریان یا شخصی که پشت‌گرم به یک جریان است در رسانه‌ای اتفاق افتاد، با او برخورد می‌شد، بالطبع این، نوعی فرهنگ‌سازی بود و باعث می‌شد فرهنگ ناسزاگویی و دشنام در جامعه ترویج پیدا نکند و مذموم شناخته شود. این یک فیلتری نه ممیزگونه بلکه فیلتری به‌نفع مصالح و منافع اجتماع است. درواقع درحال‌حاضر هم عوامل تولید ناسزا و هم واسطه‌های انتقال ناسزا در کشور ما در یک شرایط دوگانه از نظر برخورداری از حمایت‌های قانونی یا برخوردهای نظارتی قرار دارند.

اکثر رسانه‌هایی که به قول شما برخوردار از حمایت قانونی هستند، درواقع وابسته به یک جریان هستند و اتفاقا برخورداری آن جریان سیاسی از برخی حمایت‌ها باعث رویین‌تن‌شدن رسانه‌اش هم می‌شود.

ببینید این یک رابطه چندسویه است. بخشی از آن مربوط به کسانی است که مواد خام رسانه‌ها را تأمین می‌کنند و کنشگران مختلف جامعه هستند یعنی عموما سیاستمداران و کسانی که در حوزه اجتماعی فعالیت می‌کنند، اینکه ادبیاتشان چه نوعی باشد در رفتار رسانه‌ها تأثیر دارد، اما در کنار این، بخشی از ادبیات سیاسی موجود در جامعه به پیشینه فرهنگی‌ای که در جامعه شکل گرفته است، مربوط می‌شود. یعنی یک نوع خاص از ادبیات سیاسی یک‌شبه ایجاد نمی‌شود بلکه یک فرایند است و این فرایند هم ممکن است تحت‌تأثیر مسائل مختلف به وجود بیاید.

این فرایند از چه زمانی در جامعه ما شروع شد؟

برای پاسخ به این سؤال اولا باید روی این نکته تأکید کنم که ناسزاگویی و اهانت هردو وجهی عرفی دارند به این معنی که باید ببینیم تلقی از چه چیزی به معنی توهین، ناسزا و دشنام است. بااین‌حال، باید بگویم با مقایسه تطبیقی آثار مکتوبی که از بعد از انقلاب در ایران ایجاد شده، می‌توانیم تا حدودی متوجه شویم که در جامعه ما در دوره‌های مختلف فرازوفرودهایی در انتخاب واژگان سیاسی وجود داشته است و تناسب قابل‌تأملی بین شرایط پایدار سیاسی و دوره‌هایی که جامعه به‌لحاظ سیاسی دچار نوعی حالت قطبی شده است، وجود دارد. حالت پلاریزه و قطبی‌شده سیاسی زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن یک طرف دو قطب که موقعیت و شرایط مستحکم‌تر و مطمئن‌تری به لحاظ قدرت دارد، دست‌ودلبازی بیشتری در زمینه استفاده از ادبیات ناپسند از خود نشان دهد. برداشت من این است که متأسفانه در برهه‌های اوج‌گیری ادبیات ناپسند، چه در قالب ناسزاگویی، چه در قالب نسبت‌های ناپسند و تهمت‌های بی‌پروا و ناروا و چه در قالب پرونده‌ساختن، جوک‌ساختن یا تخریب‌کردن که گاه در رسانه‌های فراگیر ملی و رسمی ما هم پوشش

یکی از تعبیرهایی که درباره دشنام و ناسزا در ادبیات سیاسی به کار می‌رود این است که دشنام مصداق خشونت است. خشونت هم جایی اتفاق می‌افتد که زمینه تبعیض وجود دارد. در جاهایی که تبعیض به‌صورت تلویحی به رسمیت شناخته شده است که مثلا من شهروند درجه‌یک هستم و شما شهروند درجه‌دو هستی خشونت هم اتفاق می‌افتد

داده می‌شود، مشخصا به دلیل همین عامل سیاسی است. در این برهه‌ها، جامعه در یک شرایط قطبی سیاسی است. بنابراین من این تعبیر را به کار می‌برم که دشنام‌گویی شبیه یک جنگ ناعادلانه است که یک طرف برخلاف معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی وقتی در مبارزه با سلاح معمول خود را ناموفق می‌بیند، بدون نگرانی و بی‌دریغ از سلاح شیمیایی و کشتار جمعی استفاده می‌کند. یعنی فحش و ناسزا در روابط سیاسی چنین حکمی دارد. درواقع یک طرف، چه از لحاظ اخلاقی و چه از لحاظ فرهنگی خود را مقید می‌داند که وارد چنین ادبیاتی نشود و خودش را به ناسزا و دشنام آلوده نکند، اما طرف دیگر به‌عنوان یک مزیت نسبی بدون محدودیت دست‌به‌کار استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی می‌شود و می‌گوید که رقیب من اساسا موجودیتش از نظر من قابل‌قبول نیست پس مباح می‌داند هر حرفی که می‌خواهد به او بگوید یا هر نسبتی که دوست دارد به رقیبش بدهد. من نمی‌خواهم یک جناح را متهم کنم ولی اگر بررسی کنیم می‌بینیم یک عده بدون نگرانی، از ناسزا به‌عنوان یک اسلحه خارج از کنوانسیون‌های مناسبات سیاسی بین جریان‌های سیاسی استفاده می‌کنند.

به‌نظر می‌رسد این فضای دوقطبی هم علت است و هم معلول. چه می‌شود که این دوقطبی‌های سیاسی به وجود می‌آید؟

یکی از تعبیرهایی که درباره دشنام و ناسزا در ادبیات سیاسی به کار می‌رود این است که دشنام مصداق خشونت است. خشونت هم جایی اتفاق می‌افتد که زمینه تبعیض وجود دارد. در جاهایی که تبعیض به‌صورت تلویحی به رسمیت شناخته شده است که مثلا من شهروند درجه‌یک هستم و شما شهروند درجه‌دو هستی یا من متعلق به یک جریان هستم و شما متعلق به جریان دیگری هستی یا من این اندیشه را دارم و شما اندیشه دیگری، خشونت هم اتفاق می‌افتد. وقتی کسی چنین حقی برای خودش قائل می‌شود که دست به این تقسیم‌بندی‌ها بزند و این نوع نگاه هم مذموم شناخته نمی‌شود و حتی به رسمیت شناخته می‌شود، طبیعتا این فرد دستش باز است که هر بلایی خواست سر دیگری بیاورد و احساس امنیت هم داشته باشد.

برخی هم معتقد هستند رواج این نوع ادبیات در میان سیاسیون بر جامعه تأثیر دارد. یعنی مردم به منتخبان خود نگاه می‌کنند.

بله، این همان حکایت سیب‌کندن ملک از باغ و برآوردن درخت سیب توسط غلامان او از بیخ است. اگر نمونه‌هایی ضعیف‌تر و رقیق‌تر از این ادبیات در برخی اظهارات و برخی فعالیت‌های تبلیغاتی مشاهده نمی‌شد، این ادبیات رواج پیدا نمی‌کرد؛ برای مثال همین نمونه‌ای که شما به آن اشاره کردید. در زمان آغاز مذاکرات هسته‌ای، در سرتاسر شهر ما شاهد بیلبوردهایی بودیم با عنوان «صداقت آمریکایی». این تعابیر وقتی به سطوح میانی و پایینی جامعه می‌آید، ادبیات عامیانه سطوح مختلف جامعه نیز به آن پیوند می‌خورد. گاهی هم حتی با لمپنیزمی که در لایه‌های خاصی از جامعه وجود دارد پیوند می‌خورد و تبدیل به آن چیزی می‌شود که شما می‌بینید.

حتی ممکن است این نوع ادبیات برای گروهی دلنشین هم باشد و حکم عقده‌گشایی را داشته باشد. یک خاطره برایتان بگویم. امام وقتی می‌خواستند «جیمی کارتر»، رئیس‌جمهور آمریکا، را نقد کنند، حتی از «کارتر» خالی استفاده نمی‌کردند بلکه می‌گفتند «آقای کارتر». یعنی ایشان در نقد هم از تعابیر مؤدبانه استفاده می‌کردند. بنابراین افراد و نهادهای مسئول باید خیلی از ادبیاتشان مراقبت کنند تا به استفاده از واژگان ناسزا وجاهت ندهند زیرا این موضوع مستمسک و بهانه‌ای می‌شود برای دیگرانی که دوست دارند این واژگان را به کار ببرند. به‌علاوه استفاده از این ادبیات اساسا تراز فرهنگی جامعه را پایین نشان می‌دهد. اینکه مردم فلان شهر در اعتراض به خواسته بازرسی آژانس از مراکز هسته‌ای از ادبیاتی استفاده کنند که حتی در شأن استفاده در یک گفت‌وگوی دونفره هم نیست، نشان می‌دهد که هشت سال کشور ما از بالاترین مقام اجرائی، واژگان یا ضرب‌المثل‌هایی شنیده است که برخی از آنها باعث خجالت است.

من واقعا قصد انتقام‌جویی سیاسی ندارم ولی ما هنوز یادمان نرفته است در سال‌های گذشته، تعابیری به کار می‌رفت که شاید هیچ‌کدام از واژه‌های آن دشنام و ناسزا نباشد ولی به‌کاربردن مجموع آن کلمات و به‌کاربردنش، در شأن یک رئیس‌جمهور نیست. حتی به‌نظر من به‌کاربردن این تعابیر برای خود یک جریان سیاسی هم آسیب‌زاست چون جریان رقیبش از همین دستاویز استفاده می‌کند که بگوید طرف مقابل بی‌ادب است. اصل حرف من این است که همین تکرار در به‌کاربردن این ادبیات باعث عادی‌شدن این ادبیات و بعد تأثیرگذاشتنش روی بقیه جامعه می‌شود. فکر می‌کنم عامل اصلی به‌کاربردن این ادبیات هم به آن دوگانگی و احساس پشت‌گرمی و مصونیتی که در یک جریان در جامعه ما وجود دارد، مربوط است. دلیل دیگرش هم این است که فضای گفت‌وگوی آزاد و منتقدانه به‌صورت عادلانه وجود ندارد یا کم است. نقش مهم رسانه صداوسیما که سراسری است هم در سهم‌دهی به یک جریان برای زدن حرفش در مقابل جریان دیگر قابل‌توجه و تأمل است. به‌طور خلاصه اگر قرار باشد روزی عوامل مختلف این پدیده سهم‌گذاری و این بیماری علت‌یابی شود، دست‌کم دو جا سهم بزرگی در شیوع این ادبیات خواهند داشت؛ یکی رسانه و دیگری نهادهای پایشی جامعه که باید از حقوق همگان به‌هنگام و بدون هیچ دوگانگی و تبعیضی دفاع کنند.

چه‌چیزی می‌تواند جلو شیوع و رواج این نوع ادبیات را بگیرد؟

به‌نظر من مهم‌ترین عامل برای خنثی‌سازی روند استفاده از واژگان ناسزا به این شکل که باعث شود همچنان این موضوع ناهنجار بماند و تبدیل به هنجار نشود این است که در رسانه‌ها این موضوع به‌مثابه یک امر بسیار مهم موردتوجه و نقد قرار گیرد و با آن برخورد شود. به‌علاوه انتظار این است که دستگاه‌های مختلفی که به‌نوعی مسئولیت ایمن‌سازی جامعه را، چه از نظر فرهنگی و چه از نظر حقوقی دارند، به این صرافت بیفتند که به سازوکارهای پیشگیرانه فکر کنند تا مظلوم‌کشی اتفاق نیفتد. فراتر از همه اینها، به نظر من وجود یک نظام هیأت‌منصفه‌ای؛ یعنی یک نظام داوری مستقل و متکی به افکارعمومی در جامعه می‌تواند در این زمینه تأثیرگذار باشد. ما به‌جز یک هیأت‌منصفه در حوزه مطبوعات که آن هم هیأت‌منصفه‌ای انتسابی است، چیزی نداریم. درحالی‌که در بسیاری از جوامع نظامات حقوقی‌شان متکی است بر اظهارنظر هیأت‌منصفه واقعی. ممکن است که این هیأت اشتباه کند، اما این هیأت معدل افکارعمومی است که داوری می‌کنند؛ چیزی که در جامعه ما وجود ندارد.

در جامعه ما حتی اگر یک نماینده در نطق پیش‌ازدستور یا اظهارنظر مربوط به وظیفه قانونی‌اش اظهاراتی داشته باشد که تعرض به حقوق فردی یک نفر باشد، تنها چیزی که در آیین‌نامه پیش‌بینی شده این است که به فردی که تعرض شده، این فرصت داده می‌شود که از خودش دفاع کند، اما اینکه این ادبیات مورد انتقاد قرار گیرد و از منظر افکار عمومی داوری شود و حتی پیامدی برای کسی که آن را به کار برده است، داشته باشد، وجود ندارد. وجه اخلاقی ناسزاگویی در مقیاس فردی قابل‌توجه است و برمی‌گردد به اخلاق و فرهنگ جامعه، اما وجه حقوقی این مسئله برمی‌گردد به نظامات حقوقی جامعه که به هرکس توهین شود، علی‌الاصول انتظار این است که یک نظام حقوقی عادلانه‌ای این موضوع را پیگیری کند و تقاضای شخص را به نتیجه برساند.

همین حوالی

شک کنید آن هم از نوع دکارتی

محمد سلطانی‌فر*

افرادی که در شبکه‌های اجتماعی مانند توییتر، وایبر، اینستاگرام، واتس‌اپ، تلگرام و... عضو هستند، روزانه صدها پیام با مضامین مختلف دریافت می‌کنند و تعداد و حجم زیاد این پیام‌ها، درک صحت و سقم آن را برای مخاطب عادی دشوار می‌کند. به‌همین‌دلیل این‌روزها لزوم افزایش سواد رسانه‌ای در بین مردم بیش از پیش احساس می‌شود. راهکار افزایش آگاهی مردم نسبت به صحت و سقم مطالب این شبکه‌ها در این است که محتوا کنکاش شود.

حقیقت این است که یکی از کم‌اعتبارترین رسانه‌های دنیای امروز، شبکه‌های اجتماعی هستند؛ چراکه اکثر این رسانه‌ها در فضایی به نام وب ۲ حرکت می‌کنند. وب ۲ جایی است که تمامی محتوای آن توسط مخاطب تولید می‌شود و هیچ کنترلی بر تولیدات وجود ندارد. در حقیقت محققان ارتباطی، وب ۲ را ناامن‌ترین رسانه دنیا می‌نامند، اما در صورتی که نظارتی بر وب ۲ شود، می‌توان به محتوای آن با خیال راحت‌تری اعتماد کرد، همان‌طور که این امر در ویکی‌ها صورت گرفته است. به‌طورمثال ویکی‌پدیا و ویکی‌لیکس محتوای مدیریت‌شده‌ای دارند؛ گرچه در این محیط هم امکان تولید محتوای غلط وجود دارد، اما به‌دلیل نظارت بر آن، فضا قابل‌اعتماد می‌شود. در شبکه‌های اجتماعی متأسفانه بستری برای تولید محتوا فراهم است که هیچ نظارتی بر آن صورت نمی‌گیرد. صاحبان شبکه‌های اجتماعی هم با وجود آگاهی به این نقص اعلام کرده‌اند که مسئول محتوایی که در این شبکه‌ها تولید می‌شوند، نیستند بنابراین هر محتوای بی‌پایه و اساسی می‌تواند در این بستر تولید و تکثیر شود. مردم باید بیاموزند که هر محتوایی قابل‌اعتنا نیست و این همان چیزی است که به آن سواد رسانه‌ای می‌گوییم. باید ابتدا به مردم بیاموزیم که شک کنند؛ آن هم از نوع دکارتی! یعنی مخاطب باید بداند هرآنچه گفته می‌شود را نباید بپذیرد. دوم باید به مخاطب بیاموزیم نگاه انتقادی داشته باشد و در آخر راهکارهای رسیدن به مطالب صحیح را در رسانه‌های معتبر آموزش دهیم. اینها اولین آموزه‌های رسانه‌های اجتماعی است که باید ابتدا در آموزش‌وپرورش و سپس در رسانه ملی به مردم بیاموزیم. واقعیت این است که در بسیاری از کشورهای پیشرفته، رسانه‌ها دوران آزادی و آزادی‌گرایی را سال‌ها پیش تجربه کرده‌اند و پشت‌سر گذاشته‌اند. در این کشورها مردم محتوای غلط را از رسانه‌های زرد شنیده‌اند و به‌طور ذاتی یاد گرفته‌اند هرچه را می‌شنوند، باور نکنند و نگاه انتقادی داشته باشند. در بعضی کشورها «سواد رسانه‌ای» آموزش داده می‌شود، اما در مابقی کشورهای توسعه‌یافته، از آنجا که فرهنگ آزادی‌گرایی در رسانه‌ها همیشه وجود داشته، طبعا محتوای شبکه‌های اجتماعی هم زیر ذره‌بین مخاطب قرار خواهد گرفت. مسئله دیگر در مورد محتوای تولیدشده در این رسانه‌ها این است که مردم باید بدانند محتوای تولیدشده در این رسانه‌ها به‌هیچ‌وجه قابل پیگیری نیست چون منشأ ادعا، مشخص نیست. بنابراین اگر توهین، افترا یا شایعه‌ای علیه افراد حقیقی و حقوقی در این شبکه‌ها منتشر شود، نمی‌توان علیه آن شکایتی کرد. وایبر در پروتکل اولیه خود این حق را سلب کرده بنابراین شما نمی‌توانید در مورد محتوای تولیدشده از وایبر شکایت کنید؛ این مسئله در مورد بسیاری از شبکه‌های اجتماعی صادق است. از سوی دیگر در کشور ما سازوکارهای شکایت علیه این مطالب هم هنوز پیش‌بینی نشده؛ بنابراین بهتر است فکر اقدام قانونی در این موارد را از ذهنتان دور کنید. در مورد رواج شایعات در شبکه‌های اجتماعی، تنها راه مبارزه و جلوگیری، افزایش سواد رسانه‌ای مردم است ولاغیر.

*رئیس دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه

نگاه

پیگیری ردپای دشنام در تاریخ ادبیات فارسی

از ابراز خشم تا ابراز ارادت

روزبه آقاجری

در هنگام فوران خشم و آزردگی تحمل‌ناپذیر یا تحقیر عامدانه و تمسخرکردن، زبان معمولی و کاربردی هرروزه دچار پیچش‌هایی می‌شود. ناسزاگویی و دشنام یکی از این پیچش‌ها و از شکل‌های کاربرد زبان نزد انسان ناطق است. از آنجایی که هرآنچه انسانی است، تاریخی دارد، بازخوانی کوتاه و گذرای این شکل از کاربرد زبان معمولی بدون شک جالب خواهد بود. ناسزاگویی، آن‌چنان که در زبان روزمره به کار می‌رود، با آن شکلی که در متن‌های ادبی به کار رفته است، متفاوت است. برای نمونه جز مواردی که در ادبیات فارسی به هجو و هزل معروفند، نشاندن دشنام بر زبان شخصیت‌های داستانی را نمی‌توان به پای نویسندگان نیالوده‌زبانی مانند فردوسی نوشت.

به‌هرحال، برپایه متن‌های موجود، می‌توان تاریخ ناسزاگویی را تا برخی متن‌های ادبی پهلوی عقب برد. برای نمونه در کتاب «یادگار زریران» جاماسپ وزیر مرگ فرزندان گشتاسب را پیشگویی می‌کند و گشتاسب چنین می‌گوید: «خوش نیامدی پیشگوی جادو! چه تو را مادر ساحره و پدر دیوی بود»* البته در جایی از اوستا از زبان افراسیاب کلماتی موهوم بیان می‌شود که تعبیر به ناسزا می‌شود، اما آن کلمات بنا به گفته استاد پورداوود، معنای چندانی دربر ندارند.

پس از درهم‌آمیزی ادب عرب و ادب پارسی، از همان سده‌های آغازین، با عبارات و سخنانی روبه‌رو می‌شویم که مشخصا فحاشانه‌اند و مشخصا شاعر یا نویسنده از بازگویی آنها قصد وهن و دشنام داشته است. گفته می‌شود که قدیمی‌ترین کاربرد فحش در ادبیات فارسی به «تاریخ برامکه» برمی‌گردد که متعلق به اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم است. کاربرد کلمه «مُخَنَّث» در این متن، چیزی میان ناسزا و کنایه است. البته پیش از چنین متنی، شاهنامه فردوسی را داریم که آنچنان پاک و نیالوده است که از لحاظ دست‌نیازیدن به ناسزا متنی یکتاست. هرچند گاه در همین متن پالوده هم می‌بینیم که الفاظی ناسزاگونه از زبان شخصیت‌ها بیان می‌شود، مانند «بی‌پدر». البته فردوسی چنان زبان پاکیزه‌ای دارد که می‌کوشد کمترین لفظ یا عبارتی بی‌ادبانه را در ابهامی کنایی به بیان درآورد. همچنین نثر بیهقی عاری از ناسزاگویی آشکار است.

البته باید در همین‌جا گفت که دست‌یازیدن به دشنام و ناسزا بیش از آنکه به دوره‌های تاریخی ربط داشته باشد، به منش و جایگاه شاعر و نویسنده مربوط است. بی‌شک اگر سوزنی سمرقندی شاعر سده ششم به‌آشکارگی فحاشی می‌کند و ترکیب‌ها و عبارات رکیک را در شعر خود وارد می‌کند، شعر عطار را داریم که از این لحاظ بسیار پاکیزه و خوددار است. هرچند گاه در متن شاعر و مؤلفانی نامدار و بلندپایه چون سعدی و مولوی دشنام و ناسزا به چشم می‌خورد، اما شکل کاربرد آنها در چارچوب هزل و هجو قرار نمی‌گیرد. نمونه‌ای دیگر شعر حافظ است که یک‌سره پاکیزه از چنین پیرایه‌ای است.

در همین دوران چهره‌ای نامدار هست که باید به آن، به‌شکلی ویژه توجه کرد؛ عبید زاکانی. عبید با همان آشکارگی و روشنی، کلمات و عبارات توهین‌آمیز و ناسزاگونه را خطاب به این و آن نقش اجتماعی به کار می‌برد. طنز اجتماعی عبید در بسیاری از جاها مشخصا رکیکانه و هتاکانه است و از زبانی بسیار دشنام‌گو بهره می‌گیرد، چنان‌که گاه عمق نقد و طنز او زیر گردوغبار ناسزاگویی‌اش پنهان می‌شود و تیغ تیز نقد و طنزش کُند می‌شود. اما او، به‌هرحال، حتی در مقایسه با نمونه‌ای متأخر یعنی ایرج‌میرزا که گاه اشخاص را از سر کینه شخصی می‌نوازد، زبان هزل‌گونه را بسیار ظریفانه‌تر به کار می‌گیرد.

از سده هفتم تا سده سیزدهم جابه‌جا می‌توانیم به متن‌هایی اشاره کنیم که یا حامل ناسزاگویی دیگرانند یا در هجو این و آن زبان به ناسزاگویی گشوده‌اند.

از زبان پاکیزه قائم‌مقام که بگذریم، برپایه اسناد و خاطره‌نویسی‌ها می‌توانیم بفهمیم که تا چه اندازه زبان درباریان سرشار از ناسزاهای گوناگون بوده است؛ چیزی که دست‌کم درباره ناصرالدین‌شاه زبانزد خاص و عام بوده است. در همین زمان متنی دست‌به‌دست می‌گردد که آن را می‌توان نمونه‌ای از هتاکی و ناسزاگویی ادیبانه دانست: تأدیب‌النسوان. هرچند در این متن از کلمات مشهور دشنام‌گونه کمتر استفاده شده، اما چنان تحقیرآمیز است که می‌توان آن را در ادبیات هزل و هجو رده‌بندی کرد.

پایان دستگاهی قاجاری و برآمدن مشروطیت، تنها ساختار سیاسی را از بند استبداد سیاسی رها نکرد، زبان فروبسته فارسی را هم از قیدوبندهای منشیانه رهانید. زبان تندوتیز شب‌نامه‌ها و روزنامه‌نگاری مشروطه گاه به زبانی به‌شدت رکیک و دشنام‌گونه پهلو می‌زند.

دوران رضاخانی تا آغاز دهه ۱۳۲۰ با دو چهره نامدار مشخص می‌شود که ازقضا به زبان تندوتیز و گاه فحاشانه مشهورند: میرزاده عشقی و ایرج‌میرزا. هرقدر برای عشقی، به‌کارگرفتن چنین زبانی برآمده از انفجار خشم ستم‌ستیزانه او بود، برای ایرج‌میرزا، این زبان پر از ناسزا و دشنام به بازیچه‌ای برای تحقیر و به‌فضاحت‌کشاندن این و آن بدل می‌شود. همین زبان پر از ناسزا اما تهی از هرگونه نقد اجتماعی را سردبیر روزنامه «مرد امروز» یعنی محمد مسعود به کار می‌گیرد.

با شکل‌گیری داستان‌نویسی مدرن با آثار جمالزاده، دیگر نمی‌توانیم به‌کارگرفتن زبان ناسزاگو را در متن ادبی به‌مثابه هزل یا هجو در نظر بگیریم. زبان مدرن داستان‌نویسی مدرن، به گفتار و بالتبع به ترکیبات و اصطلاحاتی نه‌چندان مؤدبانه آن، نزدیک می‌شود، اما برخی دولتمردان و حاکمان با قدرت تمام در این عرصه یکه‌تاز بوده‌اند. رضاخان آن‌قدر موردی معروف است که حتی فحاشی‌های او و زیردستان نظامی‌اش هنوز از یادها نرفته است. بنا به شأن بخش‌های متفاوت دولت‌ها و سبک‌وسیاق رفتارشان، فحاشی و ادبیات ناسزاگو افزایش یا کاهش یافته است. آن‌چنان که دیپلمات‌های دولتی به استفاده از زبان ادیبانه و مؤدبانه شناخته می‌شدند، کارمندان دیگر دولت کمتر چنین بودند.

دشنام یا ناسزا شکلی از کاربرد زبان است که قصد مشخص آن، بیش از آنکه بازکردن باب گفت‌وگو و پرسش باشد، تحقیر و خوارداشت طرف مقابل است. در دوران معاصر، جلوه و نمود آشکار این کاربرد ناسزا، به بحث‌ها و جدل‌های سیاسی بازمی‌گردد، چه میان گروه‌های سیاسی مختلف، چه میان اپوزیسیون و نظام حاکم، چه در میان متن‌های جدلی سیاسی، چه به‌شکلی پنهان‌تر در تحلیل‌های ژورنالیستی و عامیانه از نیروهای سیاسی. ناسزا، در این میان، کارکردی دیگر هم پیدا کرده است که مشخصا متعلق به دوران معاصر ماست. گویا به‌شکلی سخیف به‌کارگرفتن آن و سبقت‌گرفتن از یکدیگر در استفاده از آن، می‌تواند میزان ارادت به باور و عقیده‌ای سیاسی را نشان دهد. این کارکرد اخیر، بدترین شکل کارکرد ناسزا و دشنام‌گویی است.

*امیدسالار، محمود؛ نکاتی درباره فحش و فحاشی در زبان فارسی؛ مجله ایران‌شناسی؛ شماره ۵۴؛ تابستان ۱۳۸۱